

بررسی و ارزیابی وجوه جمع بین روایات «اهل الذکر» و سیاق آیات (نحل/۴۳ و انبیاء/۷) در دیدگاه مفسران

دکتر فتح الله نجارزادگان^۱

سمیه هادیلو^۲

چکیده

قرآن کریم در دو مورد (نحل/۴۳-۴۴ و انبیاء/۷) مرجعیت «اهل الذکر» را - دست کم در حوزه معارف دین - پذیرفته است. در مورد اصطلاح شناسی این تعبیر در بین قرآن پژوهان دو نظریه عمده به چشم می خورد، جمعی که با استناد به سیاق آیات، آنان را اهل کتاب، اهل علم و ... دانسته اند و بر نظریه ارجاع مشرکان به آنان تاکید کرده اند و جمعی که با استناد به روایات انبوه شیعی و برخی از روایات اهل تسنن، آنان را «اهل بیت (علیهم السلام)» قلمداد کرده و اهل الذکر را - به پیروی از آهنگ روایات- در این معنا منحصر می دانند. در این میان برخی از مفسران کوشیده اند وجه جمعی بین این دو دیدگاه فراهم آورند، بازخوانی ارزیابی وجوه جمع بین این دو نظریه در دو سطح تنزیل و تأویل آیات، مدنظر این پژوهش است.

کلیدواژه: اهل الذکر، اهل البیت (علیهم السلام)، قرآن، اهل کتاب، اوصاف انبیاء.

طرح مسئله

شبهه ای در عصر رسالت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در اذهان مشرکان بود که چطور یک رسالت از ناحیه خداوند، بشری مانند سایرین است، گفته شده از جمله راه هایی که قرآن برای زدودن این شبهه به کار برده ارجاع مشرکان به «اهل الذکر» برای پایان دادن به تردید و انکار و در پی آن تمام حجت بر آن هاست. قرآن می فرماید:

۱- «وَمَا ارسلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِيَالِهِمْ مَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ...» (نحل/ ۴۳-

۴۴)؛ و ما پیش از تو کسی را بجز مردانی که به آنها وحی می کردیم از اهل الذکر نبردیم. آنان {پیامبران} را با دلایل آشکار و کتابها یا آسمانها نفرستادیم.

۲- «وَمَا ارسلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِيَالِهِمْ مَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * (انبیاء، آیه ۷-
و ما جعلناهم جسداً لآكلوا الطعام وما كانوا خالدين»

^۱ - استاد دانشگاه تهران پردیس قم. نویسنده مسئول

^۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران پردیس قم.

۸، و ما پیش از تو کسیرا بهر سال تنفر ستادیم جز مردانیکه به آنها و حیمیکردیم اگر نمیدانید از اهل الذکر برسید*
و آنان را کالبدهای که غذای خورند قرار ندادیم و در دنیا جاودانه هم نبود هاند).

در این زمینه این پرسشها رخ می نماید: ۱- در سطح تنزیل و مورد نزول: اگر مراد از اهل الذکر، اهل کتاب در عصر رسالت باشد، آیا آنان این واقعیت را که همه ی انبیاء بشر بوده اند برای مشرکان بازگو یا حقیقت راکتمان می کردند همان گونه که در مواردی دیگر کتمان کرده اند، در این صورت چرا قرآن، مشرکان را به آنان ارجاع داده است؟

۲- در سطح تاویل و توسعه مورد نزول: چگونه مورد نزول اهل الذکر توسعه می یابد و بر مصادیق دیگر تطبیق می گردد.

۳- چگونه می توان وجه جمعی بین با روایات فراوان و برخی با اسناد صحیح، که به صراحت می گوید: منظور از اهل الذکر اهل البیت (علیهم السلام) است با دو سطح تنزیل و تاویل آیه فراهم آورد با آن که دو سوره نحل و انبیاء مکی هستند.

پاسخ به این پرسشها بویژه وجه جمع بین سیاق آیه و روایات، مباحث متنوعی را در بین فریقین و به طور خاص در آثار قرآن پژوهان شیعه رقم زده است. آن چه در این جا مدنظر ماست بازخوانی پاسخها با ارزیابی و نقد آن هاست.

معناشناسی اهل الذکر در دیدگاه اهل تسنن

اهل الذکر در سطح تنزیل: اکثر قریب به اتفاق اهل سنت تنزیل (مورد نزول) در دو آیه نحل، ۴۳ و انبیاء، ۷ را «اهل کتاب» یا «اهل التورات» می دانند، مبدأ این قول سیاق این دو آیه و توجه به مکی بودن آنها و نیز روایاتی است که از ابن عباس و قتاده و اعمش نقل شده است (ابن جریر، ۸/۱۰۸ و ۱۰/۱۰۴ و ۵). یحیی بن زیاد فراء (م ۲۰۷ ق) می گوید «فستلوا اهل الذکر» یعنی اهل کتاب و اهل تورات و انجیل (فراء، ۲/۱۹۹) ابن جریر طبری (م ۳۱۰ ق) ضمن پذیرش این قول کتابهای دیگر غیر از تورات و انجیل را نیز افزوده است (ابن جریر، ۸/۱۰۸ و ۱۰/۵)، ثعلبی (م ۲۷۴ ق) نیز به همین قول گرایش دارد (ثعلبی، ۶/۱۸).

واحدی نیشابوری می نویسد: «مراد از اهل الذکر در دیدگاه اکثر مفسران، اهل دو کتاب تورات و انجیل اند» (واحدی، ۳/۶۳ و ۲۳۱). ابن عطیه اندلسی (م ۵۴۶ ق) نیز اهل الذکر را یهود و نصاری می داند و آن را قول ابن عباس، مجاهد و حسن برمی شمرد (ابن عطیه، ۳/۳۹۵).

زمخشری (م ۵۲۸ ق) نیز ابتدا خاستگاه این پرسش (بشربودن انبیاء) را در ذهن مشرکان چنین تحلیل می کند: «قریش می گفتند: خداوند بزرگتر از آن است که پیام آورش بشرباشد پس به آنان گفته شد: "و ما رسلنا من قبلک

الأرجالاً... " (مابیش از توجز مردانی رابه عنوان پیام آورن فرستادیم... پس از اهل الذکر برسید... آنان همان اهل کتابند از آنان برسید تا به شما یاد دهند که خداوند در امت های گذشته جزیش را برای رسالت نفرستاده است (زمخشری، ۶۰۸/۲؛ ۱۰۴/۳).

فخر رازی (م ۶۰۶ ق) در تفسیر این تعبیر در سوره ی انبیاء همان عبارات زمخشری رامی آورد (رازی، ۱۴۴/۲۲) و در سوره ی نحل وجوه گوناگون درباره ی معنای اهل الذکر را برمی شمرد و آن ها را در مدار یهود و نصاری جمع بندی کرده ومی نویسد: «پس خداوند به مشرکان دستور داده تا در این مسئله به یهود و نصاری مراجعه کنند» (رازی، ۳۶/۲۰ و ۳۷). قرطبی (م ۶۷۱ ق) در آیه ۷ سوره انبیاء می نویسد: «مراد از اهل الذکر اهل تورات وانجیل اند، آنانکه به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ایمان داشتند و... آنان را اهل الذکر می نامند چون اخبار انبیاء رابه یاد داشتند و عرب از آنها چیزی نمی دانست و دأب کفار قریش هم این بود که درباره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به آنان رجوع می کردند» ولی در ذیل آیه ۴۳ نحل تنها به ذکر روایات صحابه و تابعین اکتفا کرده است (قرطبی، ۱۰/۱۰۸؛ ۲۷۲/۱۱). ابن کثیر (م ۷۷۴ ق) اهل الذکر در سوره انبیاء را مطلق اهل العلم از امتهای مختلف می داند و یهود و نصاری را از مصادیق آن برمی شمرد (ابن کثیر، ۱۷۴/۳) و در ذیل آیه ۴۳ نحل آنان را «اهل الکتب الماضیه» و از قول ابن عباس ومجاهد و اعمش «اهل الکتب» می داند (همان، ۵۷۱/۲). بیضاوی (م ۷۹۱ ق) نیز که به جمع بندی اقوال اعتنای ویژه دارد اهل الذکر در آیه ۴۳ نحل را «اهل الکتب» یا «آگاهان به اخبار گذشتگان» (بیضاوی، ۵۴۵/۱) و در سوره انبیاء تنها «اهل کتاب» می داند (همان، ۶۵/۲).

معاصران - همانند سید قطب - نیز اهل الذکر را «اهل کتاب» معنا کرده اند (سید قطب، ۲۱۷۲/۴).

در قرآن نیز «ذکر» بر «تورات» اطلاق شده است (نک: احزاب/۳۳) و ظاهراً در سوره غافر آیه ۵۴ نیز بر تورات وانجیل اطلاق گردیده است.

جمعی اندک از اهل سنت اهل الذکر را «اهل القرآن» دانسته اند، ریشه این قول نیز روایتی از ابن عباس است که فقط قرطبی آن را نقل و گفته است "وقال ابن عباس: اهل الذکر، اهل القرآن" (قرطبی، ۱۰/۱۰۸)، ابن زید از تابعین نیز همین معنای را برای این تعبیر به کار برده و برای دلالت ذکر بر قرآن به آیه «إنا نحن نزلنا الذکر...» (حجر، ۹) تمسک جسته است (ابن جریر، ۵/۱۰؛ ابن عطیه، ۳۹۵/۳؛ ابن کثیر، ۵۷۱/۲).

در میان مفسران سنی، آلوسی (م ۱۲۷۰) بر خلاف دیدگاه اهل سنت به این قول گرایش دارد و می نویسد: «هم اهل القرآن... آنان اهل قرآنند که به اخلاق قرآن آراسته و به امر و نهی قرآن گوش سپرده و بر اسرار و غیوب نهفته در آیات آگاهند و آنان اندکند. بنابراین مراد از «ذکر» قرآن است همانگونه که خداوند فرمود: "وانزلنا إلیک الذکر لتبین للناس... (نحل، ۴۴)" (آلوسی، ۲۳۸/۸).

این معنا برای اهل الذکر مورد استقبال اهل تسنن قرار نگرفته و برآن مناقشه‌هایی صورت داده اند که از جمله اینکه مشرکان که منکر قرآن و رسالت اند هرگز اهل قرآن را مرجع برای پاسخ به پرسشها و شبهات قرار نمی دهند و قول آنان را نمی پذیرند و حجتی برای آنان نیست (رازی، ۴۴/۲۲؛ ابن کثیر، ۵۷۱/۲).

اهل تسنن در برابر این پرسش که چه تضمینی است که چون مشرکان مکه از اهل کتاب درباره جنس انبیای گذشته پرسند، آنان حقیقت را بازگو کنند با آنکه: اولاً: سیره اهل کتاب به ویژه یهودیان همواره بر کتمان حقایق بوده، همان گونه که قرآن می فرماید: «یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبیین لکم کثیراً مما کتمتم تخفون من الکتاب...» (مائده، ۱۵). ثانیاً: آنان در دین خود غلو می کنند: «قل یا اهل الکتاب لاتغلو فی دینکم غیر الحق...» (مائده، ۷۷). ثالثاً: حق را با باطل می پوشاندند «یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل...» (آل عمران، ۷۱) و به ویژه مسیحیان که عیسی را پسر خدای دانند، در برابر این پرسش چنین پاسخ می دهند:

اولاً: هر چند یهود و نصاری منکر نبوت پیامبر خدا بودند اما بشر بودن انبیاء رانه تنهامنکر نبودند بلکه آن را ابراز می کردند و اعتراف اهل کتاب به این امر که جملگی انبیاء بشر بوده اند برای مشرکان قابل قبول تراست چون اهل کتاب دشمن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و مرجع مشرکان بوده اند و اعتراف دشمن برای مشرکان، اطمینان بخش تر بوده است (واحدی، ۳/ ۲۳۱؛ ابن عطیه، ۳۹۵/۳؛ زمخشری، ۱۰۴/۲؛ رازی، ۲۲/ ۱۴۴)، به همین دلیل برخی از اهل سنت می گویند: دیدگاه اعمش و سفیان بن عیینه که بر این باورند که مراد از اهل الذکر مؤمنان به رسالت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از اهل کتابند (ابن جریر، ۸/ ۱۰۸؛ ابن عطیه، ۳۹۵/۳) مردود است. چون اخبار مؤمنان برای کفار حجت نیست به خاطر آن که کافران، مؤمنان به رسالت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از اهل کتاب و غیر اهل کتاب را به دلیل ایمانشان تکذیب می کردند و قولشان را جانبداران می دیدند.

ثانیاً: حجم پاسخ دهندگان از اهل کتاب به پرسش مشرکان در حد تواتر بوده و در این صورت احتمال کذب و کتمان حقیقت منتفی است (قرطبی، ۱۱/ ۲۷۲؛ رازی، ۲۲/ ۱۴۴؛ بیضاوی، ۶۵/۲).

در مصادر سنی علاوه بر دسته اول که اهل الذکر را «اهل الکتاب» از یهود و نصاری و دسته دوم که آنان را «اهل القرآن» می دانند، دسته ی سوم از روایات است که از امام علی (علیه السلام) با دو طریق: امام باقر (علیه السلام) از اجدادشان از امام علی (علیه السلام) و حارث از امام علی (علیه السلام) (ابن جریر، ۵/ ۱۰؛ حسکانی، ۵۰۸/۱ و ۴۵۹؛ ثعلبی، ۶/ ۲۷۰؛ شهرستانی، ۱۹۹؛ قرطبی، ۱۱/ ۲۷۲) و از شخص امام باقر (علیه السلام) نیز با چهار طریق: جابر جعفی، فضیل بن یسار، سعد الاسکاف و ابان بن تغلب (ابن جریر، ۸/ ۱۰۹؛ حسکانی، ۵۰۹/۱ و ۵۱۱ و ۴۶۰ و ۴۶۶؛ شهرستانی، ۱۹۹؛ ابن کثیر، ۵۷۱/۲؛ کوفی (از دانشمندان زیدی قرن چهارم)، ۱/ ۷۱ و ۱۵۱) و از ابن عباس بایک سند (کوفی/ ۷۴) نقل شده است که می فرماید: «اهل الذکر ما یمیم».

این معنای «اهل الذکر» در بین قرآن پژوهان سنی متروک مانده و تنها به نقل آن اکتفا کرده اند. در این میان ابن کثیر به روایت امام باقر (علیه السلام) که می فرماید: «نحن اهل الذکر» اشاره می کند و در پی آن می نویسد: «مراد ایشان از ضمیر جمع "نحن" این است که همه ی امت اسلام اهل الذکرند چون این امت از تمام امتهای پیشین داناتر و علمای اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) نیز در صورتی که بر سنت درست دینی مشی کنند از بهترین دانشمندان به شمار می آیند... لیکن مراد آیه در این جا این معنایست چون مخالفان قرآن و رسالت به طور طبیعی منکر اینانند و برای پاسخ به پرسش خود به اینان مراجعه نمی کنند و آنان نمی پرسند» (ابن کثیر، ۵۷۱/۲).

اهل الذکر در سطح تاویل (جری و تطبیق): اهل تسنن در تطبیق «اهل الذکر» بر مصادیق دیگر که از باب جری و تطبیق (با تنقیح مناط حکم) صورت می پذیرد بر سه قولند: جمعی این موضوع را به کلی فرو گذاشته اند (مانند واحدی نیشابوری، ۶۳/۳؛ ابن عطیه اندلسی، ۳۹۵/۳؛ ابن کثیر، ۵۷۱/۲؛ زمخشری، ۶۰۸/۲ و ۳/۱۰۴؛ بیضاوی، ۶۵/۲ و...).

برخی دیگر آیه را به نحو تعیین بر خدادی خاص که - به نظر آنان - مربوط به پرسش مشرکان از یهود و نصاری است، می دانند و جری یا تاویل آیه را بر موارد دیگر از باب تنقیح مناط یا ارتکاز حکم عقلا در رجوع جاهل به عالم، منکرند. فخر رازی از این گروه است وی می نویسد: «این که بیشتر فقها به این آیه (با تنقیح مناط یا ارتکاز عقلا) برای وجوب رجوع عامی به فتوای علما استدلال می کنند، استدلالی بعید است چون این آیه در مورد رخدادی ویژه به نحو تعیین نازل شده و امکان سریان آن نیست» (رازی، ۱۴۴/۲۲)، بنابراین از نظر فخر رازی در این آیات (۴۳ نحل، ۷ انبیاء) تنها باید از خصوص سبب پیروی کرد و عمومیت ملاک و حکم را فرو گذاشت، به همین رو وی در تعارض عمل به قیاس که از جاهل ساخته است (که خود با قیاس حکم را به دست آورد) و رجوع جاهل به عالم که فقها از این آیه استفاده کرده اند، عمل به قیاس را (که بنا به قول فخر رازی دلیل حجیت آن از اجماع صحابه حاصل شده) اقوی از این دلیل می دانند و آن را برای جاهل تجویز می کند (رازی، ۳۶/۲۰ و ۳۷).

گروه سوم با کشف مناط حکم از تطبیق آن بر مصادیق دیگر خبر می دهند. آنان بر این باورند که مورد نزول آیه یکی از مصادیق رجوع جاهل به عالم به حکم ارتکازی عقلاست و قرآن با امر به «فَسئَلُوا اهل الذکر...» ارشاد به این حکم عقلایی کرده است.

قرطبی در این باره می نویسد: «هیچ کدام از دانشمندان در این امر اختلاف ندارند که عوام باید از عالمان تقلید کنند و مراد از عالمان همین تعبیر «اهل الذکر» در این آیات است که قرآن بادستور به جاهل او را به پرسش از عالمان ارجاع داده است» (قرطبی، ۲۷۲/۱۱).

براساس این قول، امکان این که «اهل الذکر» را «اهل القرآن» یا «اهل البیت» معنا کنیم هست لیکن نه در سطح تنزیل آیه بلکه در سطح تأویل و جری و تطبیق چون اهل القرآن عالمان به قرآن و اهل العلم می باشند و رجوع امت به آنان برای دریافت معارف قرآن از باب رجوع جاهل به عالم واجب است و اهل البیت (علیهم السلام) نیز بنا به مدارک فراوان از جمله حدیث ثقلین مصداق اتم «اهل القرآنند» ساگر نگوییم منحصر در آن ها خواهد شد رجوع امت به آنان در اولویت قرار دارد.

ارزیابی دیدگاه های اهل سنت

۱ - تنها دلیلی که اهل سنت، اهل الذکر را اهل الکتاب می دانند، سیاق آیه به عنوان دلیل لبی است. آنان از صحابه ای که شاهد نزول وحی بوده اند - به عنوان دلیل لفظی - جز حدیث ابن عباس، حدیثی نقل نکرده اند. این حدیث نیز معارض با حدیث دیگر منقول از اوست که اهل الذکر را «اهل البیت» می داند و همچنین با حدیث امام علی (علیه السلام) به عنوان شاهد نزول وحی معارض است که همین معنا را فرموده اند. دیدگاه های تابعین مانند مجاهد و حسن و اعمش و ... نیز مستند به روایات صحابه نیست بلکه آنان نظر خود را که از سیاق بر می آید، ابراز کرده اند که برای دیگران حجت نیست. افزون بر آن در بین تابعین نیز اختلاف نظر است مثلاً «ابن زید» آنان را اهل القرآن می داند و امام باقر (علیه السلام) (به عنوان تابعی از نظر اهل سنت) آنان را اهل البیت (علیهم السلام) می شناسند، با این تعارض اقوال و عدم روایت درباره شأن نزول، دلیل سیاق که دلیل لبی و مستند معنای اهل الکتاب برای اهل الذکر است در برابر ادله لفظی به ویژه با توجه به روایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که در مصادر سنی پیرامون اهل الذکر نقل شده - و خواهید دید - ناتمام خواهد بود.

۲ - اگر ادله لفظی اهل الذکر در نظر اهل تسنن از این اتقان برخوردار نیست که بر دلیل سیاق مقدم افتد، لا اقل باید اهل تسنن برای جمع بین دلیل سیاق و ادله لفظی از باب تعادل بین دودسته دلیل، تدبیری بیاندیشند، به طور نمونه اهل الذکر را از باب تنقیح مناط و جری و تطبیق بر اهل القرآن یا اهل البیت تطبیق دهند نه آن که اکثر آنان این بحث را فرو گذارند یا همانند فخر رازی سریان آیه را بر موارد دیگر مردود شمارند. افزون بر آن در این صورت پیام آیه به مورد سؤال که تنها درباره ی بشربودن انبیاست، محدود شده و در غیر مورد نزول خود حامل هیچ نوع پیامی نخواهد بود.

۳- توجیه ابن کثیر درباره ی حدیث امام باقر (علیه السلام) از معنای اهل الذکر خطا و بدون دلیل است چون «اهل البیت (علیهم السلام)» در حدیث امام باقر (علیه السلام) با توجه به روایات دیگری که در مصادر سنی - با قطع نظر از مصادر شیعی - نقل شده به معنای خاص آن است و به صورت اصطلاح در روایات (مانند حدیث ثقلین و سفینه) به کار رفته است نه آن که مراد امام باقر (علیه السلام) از اهل بیت در این جا همه ی امت یا هر کسی باشد که با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پیوند خویشاوندی دارد و به بیت نبوت منسوب است. شاهد آن حدیث علی (علیه السلام)

است که فرمودند: «نحن اهل الذکر» و شاهد دیگر این است که هیچ کس از منسوبان و خویشاوندان به بیت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) جزائمه ی معصومین (علیهم السلام) ادعا نکرده اند که از اهل الذکر هستند. محدثان و مفسران نیز هیچ سند و روایتی در این زمینه نقل نکرده اند. با بررسی دیدگاه های شیعه به کاستی های بیشتری در نظریه های اهل سنت واقف خواهیم شد.

معنا شناسی اهل الذکر در دیدگاه شیعه

اساساً دیدگاه قرآن پژوهان شیعی در معنا شناسی «اهل الذکر» همسان با دیدگاه های سنی است که تحت تاثیر سیاق این دو آیه، آن را به معنای «اهل الکتاب» یا «اهل العلم به اخبار گذشتگان» معنا کرده اند. این رویکرد حجم قابل توجهی از مفسران شیعه را به خود اختصاص داده است.

شیخ طوسی (م ۴۶۰) در تبیان از قول ابن عباس و مجاهد، اهل الذکر را «اهل الکتاب» و از قول ابن زید «اهل القرآن»، از قول رمّانی، از هری وزجاج «اهل العلم به اخبار گذشتگان» معنا می کند، ایشان تنها به نقل حدیثی از امام باقر (علیه السلام) که می فرماید: «نحن اهل الذکر» اکتفا کرده است بدون آن که دیدگاهی را برگزیند یا وجه جمعی بین حدیث امام باقر (علیه السلام) با سایر اقوال ارائه کند (طوسی، ۳۸۴/۶). طبرسی (م ۵۴۸ق) در مجمع البیان نیز بر همین منوال مشی کرده و تنها از قرابت بین قول ابن زید که اهل الذکر را اهل القرآن می داند با حدیث امام باقر (علیه السلام) خبر می دهد چون اهل البیت (علیهم السلام)، اهل القرآن می باشند (طبرسی، ۵۵۷/۶). ایشان در کتاب جوامع الجامع در تفسیر این تعبیر در سوره انبیاء تنها به نقل اقوال و روایات اکتفا کرده اما در سوره ی نحل آنان را «اهل الکتاب» معنا می کند (طبرسی، ۴/۳؛ همان، ۲/۲۸۹ و ۲۹۰).

مرحوم ابوالفتوح رازی (از مفسران قرن ۶) نیز در این باره تنها به نقل اقوال بسنده کرده است (رازی، ۳/۲۷۷ و ۵۳۶) و جمعی دیگر نیز همین منوال را پیموده اند مانند ملا فتح الله کاشانی (م ۹۹۴ق) (کاشانی، ۳۰۲/۴) و ابن ابی جامع عاملی (م ۱۱۳۵ق) (ابن ابی الجامع، ۳۹/۲ و ۱۷۲) و بانوامین اصفهانی (بانوامین اصفهانی، ۱۹۴/۷ و ۱۹۵). ... هر چند روایات متواتر در مصادر شیعه که برخی باسند های صحیح نیز نقل شده اهل الذکر را به «اهل البیت» معنا کرده اند از جمله مرحوم صفّار (م ۲۹۰ق) [که عناوین کتاب وی از دیدگاهش حکایت می کند] بابی را تحت عنوان «فی ائمه آل محمد (علیهم السلام) انهم اهل الذکر الذین أمر الله بسؤالهم ...» مطرح ساخته و در آن ۲۸ روایت نقل کرده است (صفّار، باب ۳۸/۱۹-۴۳). مرحوم کلینی، نیز بابی را تحت عنوان «إنّ اهل الذکر الذین أمر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة (علیهم السلام)» گشوده و با ذکر ۹ روایت در ذیل آن از دیدگاه خود خبر داده است (کلینی، ۲۱۰/۱-۲۱۲) و همین طور علامه مجلسی که در بحار الانوار ذیل باب «إنهم علیهم السلام الذکر و اهل الذکر و انهم المسئولون ...» بدان پرداخته، ایشان پس از ارائه ی نظر خود مبتنی بر روایات؛ اهل الذکر را اهل بیت (علیهم السلام) دانسته است و ۶۵ حدیث از ائمه ی طاهرین امام علی (علیه السلام)، صادقین و امام رضا (علیه

السلام) و امام هادی (علیه السلام) نقل کرده است (مجلسی، ۱۷۲/۲۳ - ۱۸۸) و همین طور سایر دانشمندان که به تفسیر مأثور و نقل احادیث اکتفا کرده اند مانند سید هاشم بحرانی (بحرانی، ۳۶۹/۲ - ۳۷۲) و علی بن جمعه حویزی (حویزی، ۵۵/۳ - ۵۸) و ...

وجوه جمع روایات با سیاق آیه

برخی از مفسران شیعی برای وجه جمع بین سیاق آیه و روایات تدبیری اندیشیده اند. از جمله مرحوم فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق) که برای نخستین بار به تعارض بین سیاق آیه با مفاد روایات توجهی ویژه کرده و کوشیده است وجه جمعی بین آنها بیابد. ایشان پس از ذکر اخبار متعدد در این زمینه از مصادر گوناگون شیعی با ترجیح مفاد آن ها بر سیاق آیه می نویسد: «از این اخبار چنین به دست می آید که "اهل الذکر"، "اهل البیت" اند و مخاطبین در آیه ی "فَسَلُّوا اهل الذکر ... مؤمنانند مشرکان و مورد سؤال نیز هر چیزی است که برای آنان دشوار می نماید [نه آن که پرسندگان، مشرکان و مورد سؤال از بشر بودن انبیاء باشد] این معنا در صورتی بر آیه تطبیق می شود که تعبیر "وما ارسلنا" در آیه، رد بر مشرکان نباشد یا آن که فراز "فَسَلُّوا اهل الذکر" مستقل از قبل و بعد، کلامی مستأنف باشد یا آن که بگوییم در اصل چنین آیه تغییر یافته و فراز مذکور در قرآن جا به جا شده است» (صافی، ۳۶/۳ و ۱۳۷).

تدبیر برخی دیگر از قرآن پژوهان شیعی برای وجه جمع بین سیاق آیه و مفاد روایات بر مبنای قاعده ی عقلایی «لزوم رجوع جاهله عالم» است که در بین اهل سنت نیز مطرح بود، بر این اساس هر چند مورد نزول آیه، پرسش از اهل کتاب به ویژه اهل تورات است. اما این پرسش مصداقی از این قاعده ی ارتکازی عقلاست که در شریعت نیز پذیرفته شده است، به همین رو قرآن با حکم به ارجاع مشرکان و پرسش آنان از اهل کتاب، ایشان را به اصل عام عقلایی ارشاد کرده است. لزوم رجوع به اهل بیت (علیهم السلام) بنا به مفاد روایات نیز، مصداقی از این حکم ارشادی است، برخی از معاصران مانند مرحوم استاد معرفت و مرحوم شیرازی به این قول گرایش دارند. مرحوم شیرازی ضمن تقریر فشرده از این قاعده در وجه جمع بین سیاق و روایات می گوید: «مفاد روایات منطبق بر قاعده ی ارتکاز عقلایی است و تنها بر تعیین مصداق آشکار پرسش شدگان، دلالت دارد [نه آن که اختصاص به آنان داشته باشد]» (شیرازی، ۹۹/۱۴).

استاد معرفت نیز ضمن استفاده از همین قاعده ورد دیدگاه مرحوم فیض کاشانی اهل بیت (علیهم السلام) را مصداق اتم اهل الذکر می داند (معرفت، ۱۶۶).

مرحوم علامه طباطبایی با ژرف کاوی بیشتر و بیان گسترده تر در این باره می نویسد: «این آیه به حسب مورد تنها بر اهل تورات تطبیق می شود به ویژه آن که آنان دشمنان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بودند و نبوت ایشان را انکار می کردند، به همین دلیل مشرکان به دیدگاه آنان اطمینان داشتند. دشمنی آنان با پیامبر خدا (صلی الله علیه و

«وَجَانِبِدَارِي ايشان از مشركان به حدی بود که درباره ی مشركان می گفتند "هولاء أهدي من الذین آمنوا سبیلاً" (نساء/۵۱: اینان (مشركان) از مؤمنان هدایت یافته ترند). این که برخی گفته اند مراد از اهل الذکر، اهل قرآنند با تمام حجت بر مشركان سازگار نیست چون مشركان نبوت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را نمی پذیرفتند. چه رسد به آن که به حکم مؤمنان از اهل بیت (علیهم السلام) به رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) گردن نهند» (طباطبایی، ۲۵۹/۱۲).

سپس علامه در بحث روایی پس از ذکر برخی از روایات در این باره چنین می آورد: «هر چند به حسب مورد آیه، کسانی که باید از آنان سؤال شود اهل کتاب به ویژه یهودیان می باشند اما با قطع نظر از مورد، با توجه به این که مورد مخصص نیست و شأن قرآن نیز (به عنوان کتاب هدایت) این است که در آن به موارد نزول اکتفا نشود، با توجه به این ها این حکم به حسب پرسندگان، پرسش شدگان و پرسش ها عام است، پرسندگان هر کسی است که نسبت به معارف حقیقی و تکالیف خود جاهل است و دامنه ی مورد سؤال تمام معارف و هر آن چیزی است که امکان جهالت در آن هست اما پرسش شدگان هر چند به حسب مفهوم عام است و هر صاحب فن و علمی را در بر می گیرد اما بنابه مفاد روایات در این جا خاص و تنها بر اهل بیت (علیهم السلام) تطبیق شده و در آنها متعین می شود (همان، ۲۸۵).*

علامه باین راه حل از یک سو، به سیاق این دو آیه وفادار مانده و از سوی دیگر راه حلی برای وجه جمع بین سیاق و مفاد روایات یافته است. چون اهل الذکر بر اساس روایات متعین در اهل البیت می دانند.**

ارزیابی وجوه جمع روایات با سیاق آیات

برای ارزیابی واقعینانه درباره وجوه جمع ابتدا باید به این نکات توجه کرد

اولاً: حجم روایات و نیز قوت سند آن ها به گونه ای است که هرگز نمی توان آن ها را نادیده گرفت. همان گونه که گفتیم: حجم روایات انبوه و در حد تواتر و برخی از آنها با سند صحیح نقل شده اند از جمله روایات کلینی که از امام سجاد (علیه السلام)، صادقین (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) ۹ حدیث را ذکر کرده اند (کلینی، ۱/۲۱۰-۲۱۲) که از نظر علامه مجلسی پنج حدیث آن با سند صحیح و یک حدیث به صورت حسن موثق است (مجلسی، ۲/۴۲۷-۴۳۱). مضامین این احادیث به طوریکسان دلالت دارد که «اهل الذکر» تنها «اهل البیت» اند، مانند حدیث صحیح السنن مرحوم صفار که با سند خود از هشام بن سالم چنین نقل می کند، وی از امام صادق (علیه السلام) درباره ی آیه ی «فَسئَلُوا اهل الذکر ...» می پرسد: «مَنْ هم؟ قال: نحن، قُلْتُ: عَلینَا أَنْ نَسئَلُکُمْ؟ قال: نعم، قُلْتُ: عَلیکُمْ أَنْ تُجیبُونَا؟ قال: ذاک إلینا» (صفار، ۳۹، ح ۴).

هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) درباره ی آیه ی « فَسَلُّوا اهل الذَّکر ... » می پرسد: آنان چه کسانی هستند؟ حضرت می فرماید: ماییم، می پرسد آیا بر ما لازم است از شما بپرسیم؟ حضرت می فرماید: آری، می پرسد آیا لازم است شما پاسخ دهید؟ می فرماید: این بر عهده ماست.

وباز حدیثی که ورد (برادر کمیت، شاعر مشهور) از امام باقر (علیه السلام) درباره ی اهل الذکر می پرسد و ایشان در پاسخ می فرماید که اهل الذکر ماییم (کلینی، ۱/۲۱۲، ح ۶).

این مضمون در احادیث فراوانی نقل شده است (صفار، ۳۸-۴۳، ح ۲، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۲ و...؛ کلینی، ۱/۲۸، ح ۳، ۸، ۶) بنابراین موضع برخی از مفسران شیعی مانند شیخ طوسی و طبرسی و دیگران که در تفاسیرشان تنهابه ذکر اندکی از این روایات آن هم در جنب اقوال و آرای دیگران بسنده کرده و تأمل در مفاد آن ها را فرود گذاشته اند، ناتمام است.

ثانیاً: سبک و سیاق برخی از احادیث به طور صریح و یگانیه دلالت بر اختصاص معنای اهل الذکر به اهل البیت (علیهم السلام) دارد و حضور دیگران را در این عرصه به کلی مردود می شمرد. مانند حدیثی با سند صحیح از محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) که می گوید: «إِنَّ مِنْ عِنْدِنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ "فَسَلُّوا اهل الذَّکر..." أَنَّهُمُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى قَالَ: «إِذَا يَدْعُونَكُمْ إِلَى دِينِهِمْ قَالَ: قَالَ [فَأشار] بیده الی صدره - نحن اهل الذَّکر ونحن المسئولون» (کلینی، ۱/۲۱۲، ح ۷؛ صفار، ۱۳/۴۱، ح ۱۷؛ عیاشی، ۳/۱۱، ح ۳۱؛ شهرستانی، ۱۹۹).

محمد بن مسلم می گوید: برخی از افرادی که نزد ما ایندگمان می برند، اهل الذکر در آیه ی «فَسَلُّوا اهل الذَّکر...» یهودیان و مسیحیان هستند، امام فرمود: «اگر چنین باشد آنان شمارا به دین خود می خوانند، سپس راوی می گوید: امام بادت به سینه ی خود اشاره کرد و فرمود: ما اهل الذکر هستیم و ما مرجع پرسش ها خواهیم بود».

به همین رو هیچ روایتی از معصومان (علیهم السلام) حتی یک مورد چه در مقام تنزیل آیه و چه در مقام تأویل آن، نقل نشده که اهل الذکر را بر غیر خودشان تطبیق کرده باشند بلکه آن را رد و انکار کرده اند به طور نمونه حدیث پیش گفته از مرحوم صفار و کلینی از محمد بن مسلم و نیز حدیث صفار که با سند خود از «معلى بن خنيس» از امام صادق (علیه السلام) درباره ی اهل الذکر چنین نقل می کند: «قال: هم آل محمد، فذكرنا له حديث الكلبی أنه قال: هی فی اهل الكتاب، قال فلعله وكذب» (صفار، ۴۱، ح ۱۵).

امام فرمود: آنان آل محمداند، به ایشان دیدگاه کلبی را یادآور شدم که می گوید: اهل الذکر در این آیه اهل کتاب است، امام فرمود او را لعنت کن و تکذیب نما.

ثالثاً: گروهی دیگر از احادیث در این زمینه وارد شده که با تحلیل واژه ذکر بر این معنا تاکید کرده است مانند حدیث کلینی با سند صحیح (مجلسی، ۲/۴۲۹، ح ۴) از امام صادق (علیه السلام) که می فرماید: «... فرسول الله الذکر

واهل بيته المسئولون وهم اهل الذكر» (كليني، ۲۱۱/۱، ح ۱ و ۴) «رسول الله (صلى الله عليه وآله) ذكر است واهل بيت (عليهم السلام) ایشان مرجع پرسشهايند و آنان اهل الذكرند». همين معنا ز امام باقر (عليه السلام) از رسول خدا نقل شده كه فرمود: «الذکر انا و ائمه اهل الذكر» (صفا: ۴۱، ح ۱۹) مرحوم صفار مضمون اين حديث را از امام صادق (عليه السلام) نقل می کند (صفا: ۴۰، ح ۱؛ كليني، ۲۱۰/۱، ح ۲) و از امام باقر (عليه السلام) هم همين معنا نقل شده است كه می فرماید: «رسول الله (صلى الله عليه وآله) ذكر است واهل بيت او همان، اهل الذكرند و آنان تنها ائمه معصوم (عليهم السلام) می باشند (صفا: ۴۰، ح ۱۰ و ۲۶).

در پاره ای از روایات نیز ذكر به قرآن معنا شده واهل الذكر برائمه اهل بيت (عليهم السلام) به عنوان «اهل القرآن» تطبيق گردیده است مانند حديث امام باقر (عليه السلام) كه مرحوم صفار با دو طريق محمد بن مسلم و برید بن معاويه نقل کرده است، در اين احاديث می فرماید: «الذكر، القرآن و نحن مسئولون» (همان، ۴۱، ح ۱۴، ۲۲، ۲۷؛ عياشي، ۱۱/۳، ح ۳۱).

اين معنا در برخي از احاديث با تفصيل بيشتري آمده است مانند حديث امام صادق (عليه السلام) كه درباره آيه «فستلوا اهل الذكر ...» می فرماید: «كتاب الله الذكر واهله آل محمد (صلى الله عليه وآله) الذين امر الله بسؤالهم ولم يؤمروا بسؤال الجاهل و سمى الله القرآن ذكراً فقال: "وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم ..."» (صفا: ۴۱، ح ۱۹).

كتاب خدا، ذكر است و اهل ذكر، آل محمد (صلى الله عليه وآله) می باشند آنان كه خداوند دستور داده از آنان پرسند و به پرسش از جاهلان مأمور نشده اند و خداوند قرآن را ذكر ناميد و فرمود: "ما به سوى تو ذكر را نازل كرديم تا برای مردم آن چه برای آنان نازل شده تبیین کنی".

امام رضا (عليه السلام) نیز در مناظره ی خود با اهل تسنن كه اهل الذكرا يهود و نصاری می دانند، می فرماید: «سبحان الله هل يجوز ذلك إذ ايدعوننا إلى دينهم ويقولون إنه افضل من دين الاسلام... الذکر رسول الله و نحن اهله و ذلك بين في كتاب الله عزوجل حيث يقول في سورة الطلاق: «...قد انزل الله إليكم ذكراً» رسولاً يتلو عليكم آيات الله...» (طلاق/ ۱۰-۱۱) (شيخ صدوق، ۲۳۹/۱؛ حرانی، ۴۳۵؛ شيخ صدوق، ۵۳۲؛ مجلسی، ۱۷۳/۲۳، ح ۲). (منزه است خداوند! آیا چنین معنایی رواست؟! در این صورت آنان شمارابه دين خود فرامی خوانند و می گویند آيين ما از آيين اسلام برتر است... (بلکه) ذكر، رسول خداست و ما اهل الرسول هستيم چون قرآن اين را تبیین فرمود و ذكر را به رسول معنا كرد).

رابعاً: گروهی ديگر از احاديث از موقعيت ممتاز اهل الذكر سخن می گویند به گونه ای كه تنها می تواند بر افرادی خاص تطبيق شود مانند حديث پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله) كه در مصادر اهل تسنن آمده حضرت می فرماید: «... إن رجل ليصلي ويصوم ويحج ويعتمر و أنه لمنافق، قيل: يا رسول الله (صلى الله عليه وآله)، بماذا دخل على النفاق؟ قال: يطعن على امامه و امامه من قال الله في كتابه " فستلوا اهل الذكر إن كنتم لا تعلمون "» (سيوطي، ۱۳۳/۵).

همانا مردی نماز می گذارد و روزه می گیرد و حج به جای می آورد و عمره می رود اما [درواقع] منافق است، گفته شده: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چگونه نفاق در درون او راه یافته؟ فرمود: چون برپیشوای خود طعنه می زند و خرده می گیرد و پیشوایش همان کسی است که خداوند در کتابش درباره او چنین فرمود: پس از اهل الذکر بپرسید، اگر نمی دانید.

در این حدیث از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مانند سایر احادیثی که از ایشان در این باره نقل شده، سخن از اهل کتاب نیست بلکه موقعیتی ممتاز برای اهل الذکر می شناسد به گونه ای که انسان متعهد به نماز و روزه و... اگر نسبت به او خرده گیرد و طعنه زند موجب نفاق است (در این جا می توان گفت مسئله ی ولایت نیز مطرح است).

حدیثی دیگر از جابر از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در مصادرسنی نقل شده که فرمودند: «عالم نباید بر علمش ساکت باشد و جاهل نیز نباید بر جهلش خاموش ماند چون خداوند فرمود: "فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" بنابراین سزاوار است برای مؤمن که از اهل الذکر بپرسد تا کیفیت عملش را بشناسد که آیا بر هدایت است یا برخلاف آن» (سیوطی، ۱۳۳/۵).

در این حدیث نیز اهل الذکر مرجع و معیار تشخیص هدایت از ضلالت قرار گرفته و این تعبیر از موقعیت ویژه اهل الذکر حکایت می کند.

خامساً: قرآن در آیه ۴۳ و ۴۴ سوره ی نحل در این باره چنین می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ...»، چون ذهن بیشتر مفسران به سیاق آیه معطوف بوده است لذا «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ» را متعلق به «أَرْسَلْنَا» یا «نُوحِي» گرفته اند در حالی که بنا به احتمال برخی از مفسران «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ» متعلق به «لَا تَعْلَمُونَ» است (زمخشری، ۶۰۸/۲؛ بیضاوی، ۶۵/۲؛ قمی مشهدی، ۲۱۷/۷) و اگر ذهنیت پیشین نبود این احتمال برای سایر مفسران نیز راجح می نمود، در این صورت معنای آیه چنین می شود: اگر شما بینات و معجزات و نیز کتاب ها را نمی شناسید از اهل الذکر بپرسید که مفهوم آن این است که: اهل الذکر بینات و کتاب هارا می شناسند. واقعیت موجود در زندگی ائمه ی اهل بیت (علیهم السلام) نشان می دهد تنها آنان از تعالیم انبیاء و محتوای کتاب های آنان آگاه بودند و افرادی دیگر چنین اطلاعی نداشتند. برای تطبیق این واقعیت کافی است چند باب از ابواب کتاب الحججه کافی مانند باب «إِنَّ الْأئِمَّةَ وَرَثَةَ عِلْمِ النَّبِيِّ وَجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ»، «مَاعِنْدَ الْأئِمَّةِ مِنْ آيَاتِ الْأَنْبِيَاءِ»، «إِنَّ الْأئِمَّةَ عِنْدَهُمْ جَمِيعَ الْكُتُبِ الَّتِي نَزَلَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» را مرور کنیم (نک: کلینی، ۲۲۳/۱-۲۳۱) و در تعیین مصادیق آن نیز به کتاب های روایی از جمله روضه کافی و تحف العقول حرانی بنگریم که در آنها ائمه طاهرين از تعالیم کتاب های آسمانی گذشته خبر داده اند. امام صادق (علیه السلام) در بخشی از نامه خود به یارانش می نویسد: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ وَ

جَعَلَ فِيهِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ وَ جَعَلَ لِلْقُرْآنِ وَ لَتَعْلَمِ الْقُرْآنِ أَهْلًا لَا يَسَعُ أَهْلَ عِلْمِ الْقُرْآنِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ عِلْمَهُ أَنْ يَأْخُذُوا فِيهِ بِهَوَىٰ وَ لَا رَأْيٍ وَ لَا مَقَابِيِسَ أَغْنَاهُمْ اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ بِمَا آتَاهُمْ مِنْ عِلْمِهِ وَ خَصَّصَهُمْ بِهِ وَ وَضَعَهُ عِنْدَهُمْ كِرَامَةً مِنَ اللَّهِ أَكْرَمَهُمْ بِهَا وَ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِسُؤَالِهِمْ...» (کلینی، ۳۲/۸، ج ۵). ضمن آن که در لابلاي نصوص و آثار به مواردی متعدد بر می خوریم که آرای اهل بیت (علیه السلام) را در مقایسه با دیگران، به اعتراف مخالفان صواب می یابیم (به طور نمونه، نک: کلینی، ۴۹۷/۳ - ۵۱۹).

حاصل آنکه با در نظر آوردن حجم روایات و نیز اعتبار سند و قوت متن آن ها نمی توان ازوجه جمع بین مفاد روایات باسباق آیه اهل الذکر که براساس ارتکاز عقلا در رجوع جاهل به عالم است، دفاع کرد چون هرگز نمی توان از انبوه روایات و شواهدی که اهل الذکر اهل بیت (علیهم السلام) می داند و سایر معانی و مصادیق را باطل می شمرد به راحتی گذشت به همین رو قولی که معنای «اهل الذکر» را تنها «اهل البیت» می داند به واقع نزدیک تر و قابل قبول تر است. پس وجه جمعیکه بر خیاز قرآنپژوهانمانند مرحوم استاد معرفتو یاشیرازیبیان کرده اند و اهل البیت (علیهم السلام) را مصداق روشنیاتما اهل الذکر در جنبه مصادیق دیگر به حساب آورده اند، مردود است.

به نظر میرسد که عملاً مهینزباتوجه بهمین دستهر و آیات، در بحث و اییتفسیر المیزان، اهل البیت (علیهم السلام) را تنها مصداق اهل الذکر دانسته اند.

هر چند نمیتوان از دیدگاه ایشان که مفهوم ما اهل الذکر را بر طبق قاعده هیعقلا ییمذکور عام دانسته اند، دفاع کرد چون این معنایه امبار و آیات یاد شده تها فتد دارد. بنابر این به نظر می رسد با تأمل می توان هم در سطح تنزیل و هم در سطح تأویل آیه این نظریه که اهل الذکر را تنها به معنای اهل البیت می داند پذیرفت که بدین شرح است:

اولاً: اطلاقیاً یهدر ار جاعها اهل الذکر بدو نقید و شرط از عصمت اهل الذکر و راهنمایو یاسخا نها خبر میدهد و اینتنها برائهم معصوم (علیهم السلام) قابل تطبیق است.

ثانیاً: در تعارض بین دلیل لفظی (روایات) با دلیل لبی (سیاق آیات سوره ی انبیاء و نحل) دلیل لفظی بنابه قاعده ی تخاطب در سیره ی عقلا مقدم است.

ثالثاً: قرآن از اهل بیت (علیهم السلام) در این آیات باوصف «اهل الذکر» یاد کرده همان گونه که در آیات دیگر از آنان باوصف «صادقین» (توبه ۱۱۹/۱) (نک: حویزی، ۲/۲۸۰؛ سیوطی، ۳/۲۹۰؛ قمی مشهدی، ۵/۵۶۸ و ۵۶۹)، «اولی الامر» (نساء ۵۹/۱) (نک: حویزی، ۱/۴۹۷؛ قمی مشهدی، ۳/۴۳۷ و ۴۳۸)، «متوسمین» (الحجر ۷۵/۱) (نک: حویزی، ۳/۲۳-۲۵؛ قمی مشهدی، ۷/۱۴۸-۱۴۹)، «او تو العلم» (عنکبوت ۴۹/۱) (نک: حویزی، ۴/۱۶۵-۱۶۶؛ قمی مشهدی، ۱۰/۱۵۶-۱۵۷)، «من عنده علم الكتاب» (رعد ۴۳/۱) (نک: حویزی، ۲/۵۲۲-۵۲۳) و... یاد می کند. قرآن اهل بیت را با این اوصاف

یادکرد تا تعظیم و تکریم آنان باشد (طبق قاعده بلاغی که می گوید: گاهی وصف به جای اسم برای تعظیم و تفخیم است) (نک: هاشمی، ۱۰۱).

رباعاً: احتمال دارد جمله «فَسئَلُوا اهل الذکر...» معترضه باشد مانند آیه تطهیر (۳۳/احزاب) که به صورت جمله معترضه در متن آیاتی که همسران پیامبر را مورد خطاب قرار داده، واقع شده است. این در صورتی است که بر قول اکثر مفسران مشی کنیم و سیاق را درباره مشرکان و مورد سؤال را تردید و انکار آنان نسبت به بشربودن انبیاء در نظر گیریم.

خامساً: با توجه به نظر مرحوم فیض کاشانی که ملاحظه کردید و به طور مشروح تر نظر علامه در ذیل آیه ۱۱۵ بقره و ۹۱ انعام که می فرمایند فراز «قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ» از بقیه فرازهای آیه استقلال دارد (طباطبایی، ۱۰/۱۰۰؛ همان، ۱/۳۹۲) می توان گفت که آیه «فَسئَلُوا اهل الذکر...» مانند آیه فوق هرگاه به صورت ترکیبی دیده شود بنابه سیاق اهل الذکر، اهل کتاب خواهند بود و اگر فراز «فَسئَلُوا اهل الذکر...» رابه صورت استقلالی بنگریم این تعبیر از سایر تعبیر دیگر آیه مستقل بوده و منظور از آن فقط اهل بیت می باشد. شاید این که تمام روایات نیز تنها به همین بخش از آیه استناد کرده تأییدی برای این قول باشد.

سادساً: صحابه ای که شاهد نزول وحی بوده اند اهل الذکر را اهل الکتاب نمی دانند جز ابن عباس که از وی در این باره دو قول متعارض نقل شده و ملاحظه کردید

اهل الذکر در سطح تأویل: اگر آیه را در سطح تأویل در نظر آوریم باز می توانیم از این نظریه بدین صورت دفاع کنیم:

اولاً: آیه «فَسئَلُوا اهل الذکر...» از نوع آیاتی است که تأویلش پس از تنزیل آن محقق می شود. نظیر آیه «وعد اللّٰه الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض...» (نور ۵۵) که درباره عصر ظهور است و قوم موعود امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و یاران ایشان می باشند، پس قرآن در آیه مورد بحث تدبیری برای مرجعیت بشر پس از وفات پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) اندیشیده است.

ثانیاً: تأویل بر اساس نسخ معنایی است، یعنی می گوئیم افزون بر نظریه نسخ الحکم دون التلاوه نظریه ای به نام نسخ معنایی است، به این بیان که این آیه در زمان نزول معنایی داشته و پس از آن این معنا توسط معصومان (علیهم السلام) نسخ شده و تنها بر تأویل آیه که اهل بیت هستند، تطبیق شده است، مانند آیه «و اِنَّا لَنحن الصّٰفون و اِنَّا لَنحن المسبّحون» (صافات/۱۶۵-۱۶۶) که می توان گفت معنای آن در سطح تنزیل بر فرشتگان تطبیق شده سپس نسخ گردیده و بر معصومان در سطح تأویل به دلیل اقوئیت ملاک تطبیق شده است (نک: قمی

مشهدی، ۱۹۲/۱۱-۱۹۳؛ حویزی، ۴/۴۳۹). البته این نظریه نیاز به مطالعه و بررسی بیشتری دارد که باید در جای خود مطرح شود.

ثالثاً: با تأویل به معنای تجرید از خصوصیات و تطبیق آن بر موارد مشابه باز به این معنادست می یابیم این نوع تأویل با تحلیل موقعیت فرهنگی و اجتماعی اهل کتاب به عنوان «اهل کتاب» در جنب موقعیت مشرکان به عنوان «امیین» که فاقد کتاب و علم اند تحصیل می شود. قرآن بر اساس سیاق آیه، موقعیت اجتماعی اهل کتاب و زمینه ی ذهنی مشرکان نسبت به آنان (به عنوان مرجع علم و کتاب) استفاده کرده و مشرکان را در خصوص مسئله ای که اهل کتاب برای پاسخ به آن شأنیت کامل داشتند و پاسخ ایشان مطابق با واقع بود، ارجاع داد تا حجت را بر مشرکان تمام کند اما پس از استقرار و توسعه ی اسلام و نزول آخرین کتاب آسمانی به عنوان کتاب «مهیمن، نگهبان یا چیره» بر سایر کتاب ها (مائده ۴۸) دو طبقه «اهل کتاب» و «امیین» از این منظر رخت بر بست و مورد مشابه نزول آیه برای همیشه پایان یافت، اما چون پیام این آیه به عنوان آیه ای از کتاب خدازنده و جاودان (عیاشی، ۲۰۳/۲) همواره باقی است باید همان پایگاه اجتماعی و فرهنگی را برای مرجعیت علمی افرادی در این امت بشناسیم تا آیه بر آنان تطبیق شود و به حیات خود ادامه دهد، این افراد باید (همانند اهل کتاب برای مشرکان) شأنیت کامل برای مرجعیت تام علمی داشته باشند و دیدگاهشان مطابق با واقع باشد تا حجت را بر دیگران تمام کنند. چون در این امت جستجو کنیم کسی جز معصومان رانمی یابیم که چنین شأنیتی داشته باشد چون تنها آنان ثقل قرآند و مانند قرآن از خطا و اشتباه مصونند، بنابراین تنها مصداق «اهل الذکر» در این امت آنان خواهند بود. این نکته با توجه به شأن صدور این روایات بیشتر درک می شود، یعنی در عصری که داعیه داران دین و مرجعیت علمی و تفسیری فراوان و امکان انحراف بسیار بود ائمه اطهار (علیهم السلام) با تأکید بر این که تنها آنان «اهل الذکرند» و مرجعیت دینی و علمی تنها برای آنان ثابت است به هدایتگری جامعه می پرداختند. به نظرمی رسد در سطح تنزیل آیه وجه جمعی که با توجه به نظریه استقلال فرازهای آیه مطرح شدن نسبت به بقیه وجه جمعها و در سطح تأویل نظریه تجرید و تعمیم که بر اساس تحلیل پایگاه اجتماعی اهل الذکر صورت گرفت و در عصر ائمه اطهار تنها بر آنان تطبیق شد، به صواب نزدیکتند.

به هر روی، بعد از آن که ثابت شد مراد از اهل الذکر، اهل البیت (علیهم السلام) می باشد، این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که هدایت فکری شیعه مرجعیت سیاسی از مرجعیت علمی و آن دو از مقام معنوی و ملکوتی امام جدانست، این عدم انفکاک مستلزم داشتن علوم و معارف لدنی است که اهل بیت (علیهم السلام) واجد آنند و منابع و مصادر آن در شیعه و برخی از منابع سنی به چشم می خورد. این مرجعیت مانند رسالت با جعل و نصب خداوند صورت می پذیرد که باید در جای خود بحث شود.**

نتیجه گیری

این پژوهش بهار زیبا با مباحث متنوع قرآنی و هاندربارها اصطلاحات حسنا و سیاهالذکر در دو آیه از آیات قرآنی پرداخته است. بر این در کدر ستوار زیبا و واقعینانها دیدگاهها اصطلاحاها لاذکر به دو سطح تنزیل و تاویل تقسیم شده است پس دیدگاه مفسران شیعه و اهلسنن بطور جداگانه مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. اکثر اهلسنن، اهلالذکر در سطح تنزیل را اهل کتاب یا اهل علم میدانند و گروهی اند که آنرا اهلالقرآن قلمداد کرده اند. برخی از آنان بر این امر از صحت پاسخها یا اهل کتاب به مشرکان؛ راهکارهای برار ایه داده اند. چون اهل کتاب بنوعی حقایق را کتمان و تحریف میکنند. اهلسنن در سطح تنزیل (تجربید و تعمیم) یا این بحث را فرو گذاشته و یا با کشف مناط آنرا یکی از مصادیق رجوع عجا و اهل عالم دانسته اند. اهلسنن از روایاتی که اهلالذکر را اهلالبیت میدانند و در مصادیق آن به چشم میخورند غافلند و یا به گونه های معنادار دهاند که باض عفهای جدید و بیروست.

مفسران شیعه نیز در سطح تنزیل آیه بیهود و گروهی که در مصادیق تقسیم شده اند بر خیا تو جهبیه سیاق آیات؛ اهلالذکر را اهل کتاب یا اهل علم دانسته اند و گروهی دیگر با استناد به روایات تفراوان - که در میان آنها چندین روایت با سند صحیح نیز یافت می شود - اهل الذکر را منحصر در اهل بیت می دانند. مفسران شیعی در سطح تاویل نیز با کشف مناط آن را توسعه داده و رجوع به اهل بیت را یکی از مصادیق رجوع جاهل به عالم دانسته اند و یا با استناد به روایات اهل بیت را مصداق متعین در اهل بیت دانسته اند برای رفع تعارض بین سیاق آیات و مفاد روایات در دو سطح تنزیل و تاویل راهکارهای در تفاسیر شیعه به چشم میخورند. کهنه سنین بارمد نظر مرحوم فیض کاشانی بود هاست. به نظر می رسد اهل بیت (علیهم السلام) تنها مصداق اهل الذکر می باشند و در دو سطح تنزیل و تاویل آیه می توان از این نظریه دفاع کرد.

پی نوشت ها

«سیاق درباره پرسش مشرکان از اهل کتاب و مورد سؤال (بنابه نظر علامه) درباره نظام تبلیغی انبیاست که به صورت طبیعی منطبق بر اختیار آدمیان بوده است (بدون آن که اراده تکوینی حق تعالی دخالت کند و سنت اختیار را براندازد و همه را یکجابه ایمان در آورد، بنابراین بر مشرکان بود تا از یهودیان بپرسند آیا انبیاء گذشته با سیطره ی تکوینی خداوند بر اراده ها، مردم را به هدایت می آورند یا نه) چون این معنا را از خصوصیاتش تجرید کنیم آن را بر حسب مفهوم عام و منطبق بر قاعده ی ارتکازی عقلا در «رجوع نادان به دانا» می یابیم اما چون به مفاد روایات نظر افکنیم ناگزیریم این مفهوم را نهاد در مصداقی

خاص به کاربردیم و به حسب مصداق تنها «اهل بیت» را «اهل الذکر» و مرجع رجوع نادان (به معارف حقیقی و احکام دینی) بدانیم. در واقع علامه تا مرحله تجرید و کشف حکم ارشادی عام از این آیه، همسان با دیدگاه برخی از اهل تسنن مشی کرده اند اما اهل تسنن این حکم را در دو مقام مفهوم و مصداق عام می دانند لیکن علامه ناگزیر بنا به مبانی کلامی شیعی (که قول اهل بیت را همانند قول رسول خدا حجت می دانند) مصداق را خاص و آن را تنها بر اهل بیت تطبیق کرده اند.

«به نظر می رسد از همین جا می توان نقطه ی فارق بین دو رویکرد حدیث محوری اخباریون و تفسیر محوری مجتهدان را مشاهده کرد. از نظر اخباریون چون ظاهر قرآن حجت نیست و استنباط احکام نظری (تفسیر اصطلاحی) از قرآن نارواست پس تنها باید به قول اهل بیت (علیهم السلام) اکتفا کرد و قول آنان همواره بر ظاهر قرآن که - گفته می شود - از متشابهات است (سید صدر به نقل از انصاری/ ۳۸) مقدم خواهد بود (استرآبادی، ۱۲۸؛ حرعاملی، ۲۷/ ۱۷۶؛ مجلسی (مرآة العقول)، ۱۲ / ۵۲۱)، در این جا نیز مفاد روایات بر ظاهر آیه مقدم شده، معنای «اهل الذکر» در سطح تنزیل و تأویل آیه تنها «اهل بیت» خواهند بود و فقط آنانند که مرجعیت رسمی مورد تأیید قرآن می باشند. اخباری هرگز به خود اجازه نمی دهد در برابر این روایات، به ظاهر آیه تمسک جوید و آن را درباره اهل کتاب بداند و آن گاه در پی وجه جمع بین مفاد روایات با ظاهر آیه برآید. به نظر می رسد منشأ اصلی دغدغه ی اخباریون همین امر بوده که لااقل در قلمرو آیاتی که درباره ی اهل بیت (علیهم السلام) است باید ظاهر قرآن را فرو گذاشت ولی این دغدغه به تدریج باعث شد تا این امر را به سایر حیطه ها نیز توسعه دهند و به کلی حجیت همه ی ظواهر قرآن را منکر شوند. در جانب دیگر اصولیون و مفسران اجتهادی قرار دارند که آنان ظواهر قرآن را حجت می دانند و تفسیر قرآن را روا می شمارند (ابن جریر، ۳۹/۱۰؛ طوسی، ۱۷/۱؛ قرطبی، ۱۰/ ۳۴۱ و...). بر این اساس آنان روایات را در جنب ادله ی دیگر درون متنی و برون متنی به عنوان قرینه ی برون متنی (قرینه منفصله) به کار می گیرند و می کوشند ظاهر آیات را با مفاد روایات در صورت امکان جمع کنند.

***هر چند آنان که مرجعیت دینی مطلق دارند و سخنان مطابق با واقعیت است کسی جز معصومان (علیهم السلام) نیستند، تنها آنانند که طبق آیات و روایات (از جمله حدیث ثقلین) به عنوان اهل الذکرند یعنی اهل القرآنند و آنان که باید بپرسند افرادی هستند که این مرجعیت را برای اهل بیت (علیهم السلام) پذیرفته اند و قول آنان را حجت می دانند یعنی آنان که این زمینه ی ذهنی را دارند که در برابر مرجعیت علمی اهل بیت (علیهم السلام) خود را تسلیم می بینند، اگر این ذهنیت نباشد به آنان رجوع نمی کنند اگر هم رجوع کنند زمینه برای تسلیم محض آنان نیست مانند رجوع مشرکان به اهل کتاب چون همان گونه که همه ی مشرکان در جستجوی حقیقت نبودند تا از اهل کتاب بپرسند و پس از پرسش و دریافت پاسخ نیز اهل عمل نبودند تا تسلیم شوند و به آموزه های اسلام گردن نهند و همین طور در این امت هم برخی در جستجوی حقیقت نیستند تا از اهل بیت (علیهم السلام) بپرسند و پس از پرسش و دریافت پاسخ و کشف حقیقت همه اهل تسلیم نیستند.

منابع و مأخذ

***قرآن کریم

۱. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و سبع المثانی، به کوشش محمد حسین العرب، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۲. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم: مرکز النشر لمکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن جریر، محمد، جامع البیان عن آی القرآن (تفسیر طبری)، بیروت: (بی نا)، ۱۴۰۸ق.
۴. ابن عطیه، عبدالحق، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق عبدالسلام عبدالشافی، محمد، بیروت: (بی نا)، ۱۴۱۳ق.

۵. ابن كثير، اسماعيل، تفسير القرآن العظيم، بيروت، (بي نا)، ۱۴۰۲ق.
۶. ابوالفتح رازی، حسين بن علي، روض الجنان وروح الجنان، قم: انتشارات كتابخانه آيه الله مرعشي، ۱۴۰۴ق.
۷. استرآبادي، محمد امين، الفوائد المدنيه، دار النشر لاهل البيت.
۸. انصاري، شيخ مرتضى، فرائد الاصول (الرسائل)، تهران، كتاب فروشي مصطفوي، ۱۳۷۴ق.
۹. بانوي اصفهاني، سيده نصرت امين، مخزن العرفان در تفسير قرآن، تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ش.
۱۰. بحراني، سيد هاشم، البرهان في تفسير القرآن، قم: مؤسسه اسماعيليان، (بي تا).
۱۱. بياضوي، عبدالله بن عمر، انوار التنزيل و اسرار التأويل (تفسير بياضوي)، بيروت: دارالكتب العلميه، (بي تا).
۱۲. ثعلبي، احمد، الكشف و البيان، تحقيق ابى محمد بن عاشور، بيروت: (بي نا)، ۱۴۲۲ق.
۱۳. حسكاني، عبيدالله، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تحقيق محمد باقر المحمودي، قم: مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، ۱۴۱۱ق.
۱۴. حسيني شيرازي، سيد محمد، تقريب القرآن إلى الاذهان، بيروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۰ق.
۱۵. حويزي، عبدعلي، نور التقلين، تصحيح هاشم الرسولي المحلاتي، قم: مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، (بي تا).
۱۶. حر عاملي، محمد، اثباه الهداه بالنصوص والمعجزات، تصحيح سيد هاشم رسولي، قم: المطبعه العلميه، (بي تا).
۱۷. حراني، ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صلى الله عليه وآله)، قم: جامعه مدرسين، ۱۴۰۴ق.
۱۸. رازی، فخرالدين، مفاتيح الغيب (تفسير الكبير)، قم: مركز نشر مکتب الاعلام الاسلامي، ۱۴۱۱ق.
۱۹. راغب اصفهاني، حسين، مفردات الفاظ القرآن الكريم، تحقيق صفوان عدنان داودي، (بي جا)، طليعه نور، ۱۴۲۷ق.
۲۰. زمخشری، جارالله محمود، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التأويل، قم: نشر ادب حوزه، (بي تا).
۲۱. سيد قطب، في ظلال القرآن، بيروت: دار الشروق، ۱۴۰۲ق.
۲۲. سيوطي، جلال الدين، الاتقان في علوم القرآن، بيروت: دار الندوه، (بي تا).
۲۳. سيوطي، جلال الدين، الدر المنثور في التفسير بالمأثور، بيروت: دار الفكر، ۱۹۸۳م.
۲۴. شعراني، ابوالحسن، نثر طويبي يا دائره المعارف لغات قرآن، (بي جا): انتشارات اسلاميه، (بي تا).
۲۵. شهرستاني، عبدالكريم، مفاتيح الاسرار و مصابيح الانوار، تحقيق: محمد علي أذر شب، تهران، ميراث مکتوب، ۱۳۷۶ش.
۲۶. صفار، محمد، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (صلى الله عليه وآله)، تصحيح محمد كوجه باغي، قم: ۱۴۰۴ق.
۲۷. طباطبائي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، ترجمه محمد جواد حجتی کرمانی، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم، ۱۳۴۸ش.
۲۸. طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان لعلوم القرآن، تحقيق محلاتي و طباطبائي، بيروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ق.
۲۹. طبرسي، فضل بن حسن، جوامع الجامع، تصحيح ابوالقاسم گرجي، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
۳۰. طوسي، محمد بن حسن، التبيان في تفسير القرآن، بيروت: دار احياء التراث العربي، ۱۴۰۲ق.

۳۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی (کتاب التفسیر)، تصحیح هاشم الرسولی المحلاتی، تهران: المکتبه الاسلامیه، (بی تا).
۳۲. عاملی، علی بن حسین بن ابی الجوامع، الوجیز فی تفسیر القرآن، تحقیق: مالک المحمودی، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۷ق.
۳۳. فراهیدی، خلیل، العین، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ق.
۳۴. فراء، یحیی، معانی القرآن، تحقیق: احمد یوسف نجاتی و محمد علی النجار، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۰ق.
۳۵. قرطبی، محمد، الجامع لأحكام القرآن، القاهرة: دارالکتب العربی، ۱۳۸۷ق.
۳۶. قمی مشهدی، محمد رضا، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقیق حسین درگاهی، تهران: مؤسسه الطبع والنشر لوزاره الثقافه والارشاد، ۱۴۱۱ق.
۳۷. قمی، محمد بن علی بن حسین بابویه (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۳۸. قمی، محمد بن علی بن حسین بابویه (شیخ صدوق)، امالی صدوق، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ق.
۳۹. کاشانی، مولی فتح الله، زبده التفاسیر، تحقیق مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم: (بی تا)، ۱۴۲۳ق.
۴۰. کاشانی، محمد بن مرتضی (ملقب به ملا محسن فیض کاشانی)، الصافی فی تفسیر القرآن، تحقیق سید محسن حسینی امینی، (بی جا)، دار الکتب الاسلامیه، (بی تا).
۴۱. کلانتری، الیاس، فرهنگ لغات قرآنی، (بی جا): انتشارات بیان، (بی تا).
۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.
۴۳. کوفی، محمد بن سلیمان، مناقب الامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، تحقیق: محمد باقر المحمودی، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، قم، ۱۴۱۲.
۴۴. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تحقیق محمد کاظم، تهران: وزاره الثقافه والارشاد الاسلامی، ۱۴۱۰.
۴۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۷ق.
۴۶. مجلسی، محمد باقر، مرآه العقول فی شرح اخبار الرسول، ط الثانیه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ش.
۴۷. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۴۸. معرفت، محمد هادی، التفسیر والمفسرون فی ثوبه القشيب، مشهد: الجامعه الرضویه للعلوم الاسلامیه، ۱۳۷۷ش.
۴۹. واحدی نیشابوری، علی، الوسیط فی تفسیر القرآن المجید، تحقیق عبدالسلام عبدالشافی، محمد، بیروت: (بی تا)، ۱۴۱۵ق.
۵۰. هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، تصحیح و ترجمه: محمود خورسندی و حمید مسجد سراپی، ۱۳۸۴.